

مریل استریپ، ملکه هالیوود



◆ برای هر سه نقش هم نامزد اسکار و امی شدید.

استریپ: مهم آزاد بودن در بازی و اجرای این نقش ها بود.

◆ در سال ۱۹۹۹ در جشن «انجمن بازیگران سینما» گفته

بودید چرا باید این قدر کم از زنان در فیلم ها استفاده شود و

چرا باید دستمزد آنها از بازیگران مرد کمتر باشد؟

استریپ: هیچوقت نگفتم که دستمزد زنان مساوی با مردان

باشد. الان هم فکر می کنم جنک نیکلسن برای بازی در فیلم

«درباره اشمیت» دستمزدی بسیار بیشتر از من برای فیلم

«ماما میا!» گرفته است.

◆ ولی گویا برای بازی در «جولی و جولیا» به اندازه مردان

دستمزد گرفته اید، نه؟

استریپ: نگران نباشید به همان اندازه هم به سازندگان

سود می رسانم.

◆ به نظر می رسد اکنون دیگر مسئله کمبود فیلم زنان حل

شده باشد. فیلم «مامامیا» ی شما بیش از ۳۰۰ میلیون فروش

داشته است.

استریپ: «ماما میا!» ۵۶۰ میلیون در سرتاسر دنیا فروخته

است. راستش من به این جور مسایل زیاد توجهی ندارم. این

الته باعث خشنودی است. به نظرم بر می گردد به سلیقه

تماشاگران و اگر آنها خوششان نیاید، کاری نمی شود کرد.

◆ حالا سؤال این است: آیا توفیق شما باعث افزایش فیلم های

زنان خواهد شد؟

استریپ: صنعت سینما به گمانم هنوز در این خصوص شک

و تردید دارد. تصور می کنم آنها نیاز به دقت بیشتر درباره

این گونه فیلم ها باید داشته باشند.

◆ درباره باز شدن راه برای بازیگران جوان تر چه طور؟

استریپ: مطمئناً می بینم که مرتب اتفاق می افتد.

◆ در فیلم تازه ای که دارید برای نانسی مه پرز بازی می

کنید نقش زنی را دارید در برابر دو مرد، یکی شوهر سابق

(الک بالدوین) و دیگری دوست پسر جدید (استیو مارتین).

آیا مانند دایان کیتن در صحنه هم برهنه ظاهر می شوید؟

استریپ: از قضا، بله. (فکر می کند) نه، شوخی می کنم.

◆ احساس می کنید پس از ۳۰ سال فعالیت خوشبختید؟

استریپ: بعضی وقتها از پنجره به بیرون نگاه می کنم و

پشت هر آدمی مسایل و مشکلات عظیم و در کنارش شوخی

های بزرگ می بینم... برایم دردناک است که زندگی کسی

دیگر و رنج هایش را مجسم کنم.

به او لقب «بازیگر شماره یک» هالیوود داده اند. احتمالاً با نقش یک راهبه در فیلم آخرش «شک» برای پانزدهمین بار نامزد اسکار خواهد شد (برای دو فیلم «کریمر علییه کریمر» به سال ۱۹۷۹ و «انتخاب سوفی» به سال ۱۹۸۲ جایزه اسکار گرفت). صرفنظر از استعداد هنری، مریل استریپ بازیگری پولسازست. فیلم هایش تا این زمان به رویهم یک میلیارد دلار فروش داشته اند. در سن ۵۹ سالگی بیش از همیشه بزرگ و محبوب است. گفت و گوی تازه ای با او انجام گرفته که می خوانید:

◆ به ما بگویید از اینکه در سن ۵۹ سالگی هنوز مورد توجه هالیوودی ها هستید، تعجب نمی کنید؟

مریل استریپ: نه، تعجب نمی کنم. درست مثل قضیه «اوباما» می ماند. دو روز پس از آنکه او به عنوان رییس جمهور انتخاب شده بود، هر کس به یک شخص سیاهپوست می رسید می پرسید «تعجب نمی کنی؟» چرا آدم ها باید از اینکه قابل ترین شخص به ریاست جمهوری انتخاب شده، تعجب کنند؟ به شما بگویم من سخت کار می کنم بنابراین توقع ام هم همین است. البته همیشه اتفاق نمی افتد اما امکانش هست.

◆ نورا افرون- که فیلم «جولی و جولیا» را به شما برای سال ۲۰۰۹ آماده می سازد- گفته است: «استریپ داغ ترین بازیگر در آمریکاست» چه می گوید؟

استریپ: سالها پیش وقتی داشتم فیلم «سیلکوود» را برای مایک نیکولز بازی می کردم، به من گفت «تو دوره بازیگری طولانی و درخشانی مثل بتی دیویس خواهی داشت» واقعیتش این است که آن زمان من فقط ۲۰ سال داشتم. بتی دیویس در آن سن نقش زن هایی دیوانه را در فیلم های بد بازی می کرد.

◆ از ابتدای ورودتان به سینما بگویید، چه موقع و چگونه بود؟

استریپ: در سال ۱۹۷۶ قرار شد برای نقشی که جسیکا لنگ در فیلم «کینگ کنگ» بازی کرد، مرا امتحان کنند. وقتی وارد شدم تهیه کننده دینو دولا رنتیس بعد از نگاهی به من، برگشت به ایتالیایی به پرسش گفت: «برای چی این خوک را آوردید ببینم؟ این زن خیلی زشت است!» او نمی دانست که من حسابی ایتالیایی بلدم، برگشتم نگاهش کردم و به ایتالیایی گفتم: «خیلی ببخشید که نا امیدتان کردم». ناگهان مبهوت شد و اصلاً فکرش را هم نمی کرد که یک زن بلوند بتواند ایتالیایی صحبت کند. (دولارنتیس بعدها این قضیه را انکار کرد و گفت با استریپ دیدار داشته اما سر یک فیلم دیگر).

◆ تا آنجا که می دانیم همیشه خواسته اید کاراکترها را بازی کنید تا به شکل یک ستاره در آیید...

استریپ: هرگز تصور نمی کردم روزی لباس مُد پوشم و روی جلد مجله ها باشم. اصلاً آن چیزی نبود که دوره درام را در دانشکده آموخته بودم و همین طور در «بیل». جایی که نقش زنی ۹۰ ساله را بازی کرده بودم و یا در قالب یک زن چاق.

◆ در ۱۲ ماه سال ۲۰۰۲ در سه نقش متمایز ظاهر گشتید، کدام را ترجیح می دهید؟

استریپ: باور کنید هر سه نقش را. چون سه شخصیت متفاوت را داشتم. یک روزنامه نگار در «آنتباس» و یک زن متجدد امروزی در «ساعات» و همینطور یک روح یا شیخ در مجموعه تلویزیونی «فرشتگان در آمریکا».

سالی که «سینما» نبود (بود؟)

فیلم کمدی احمقانه ای نظیر «در و گاس چه اتفاقی افتاد» به وجود آورد؟ یا فیلمی بسازد مانند «تحت تعقیب» (Wanted) و یا بدتر از آن کمدی حادثه ای بلاهت آمیزی چون «هنکاک» که ۲۳۰ میلیون دلار فروش کند یعنی با احتساب این که ۲۳ میلیون آدم پول داده اند و این فیلم بی معنی را دیده اند و یا واقعا چه ضراری به ساخت موزیکالی بی حس و حال از نمایش پیروزمندانه «مامامیا!» بود؟ و شگفت انگیزتر فروش «شوالیه تاریک» با رقم بالای ۵۰۰ میلیون از ماجرای «بتمن» و «جوکر» بود.

اما تا دلتان بخواهد اتفاقات غریب رخ داد. یازگشت غیرمنتظره رابرت دانی جونپور با دو فیلم «مرد آهنی» و «رعد استوایی» و چهار بازیگر مجموعه «سکس و شهر» (Sex and the city) که با فیلمی بر اساس همان مجموعه سرو صدا به راه انداختند. مریل استریپ لقب «ملکه هالیوود» گرفت و احتمالاً با نقش یک راهبه در «شک» نامزد اسکار خواهد شد. شخصیت کامپیوتری «وال ئی» موقعیت پیدا کرد. آلبور استون زندگی رییس جمهور جرج دبلیو بوش را با عنوان «دبلیو» به فیلم برگرداند. یک فیلم تین ایجی «گرگ و میش» (Twilight) درباره جوانک خون آشام توفیق فراوان یافت. جیمز باند مطلقاً و چشم آبی دانیل کریک در دومین حضورش از فیلم «کوانتوم از سولیس» نشان داد هم چنان جذاب است.

و سرانجام سینما یکی از محبوب ترین چهره های خود را از دست داد: پل نیومن. گفتیم یادمان نمی آید هیچ سالی این قدر سینما مهیج بوده باشد. تمامی داستان ها سرشار از خشونت، سرعت، شتاب و بیهودگی بود. سال نابود کردن واقعیات، احساسات و مفهوم هستی... به قولی «ما هر نوع احساس انسانی را در خودمان کشته ایم تا یک آدم آهنی (روبات) خلق سازیم».

سال ۲۰۰۸، به هر روی، سالی بود گرفتار کمیک بوک ها با دروغ هایی که به ضرب کامپیوتر و دیجیتالی و صد البته تکنولوژی پیشرفته، به جان فیلم ها افتادند و نسل آثار واقعی و ساده و معصوم را از میان برداشتند. دریغ از یک فیلم انسانی/ عاطفی به معنای کلمه.

در سال های گذشته گفتیم و نوشتیم «به راستی سینما در قرن ۲۱ می خواهد چه کند؟ آیا این است سرانجام رسیدن به اوج هنر و پیشرفت زمان؟»... و با نگاه به سینمای ۲۰۰۸ و فیلم هایی حقیقتاً غم انگیز، به این نتیجه می رسیم سینما هر سال بیش تر و سریع تر رو به قهقرا و نابودی می رود و بهتر ثابت می کند آن سینمای اصیل، پاک و متعالی به ورق پاره های تاریخ پیوسته است.

سینمای ۲۰۰۸- دیگر الزامی هم نیست تکرار کنیم- هم چنان دربند اسپشل افکت و حقه های کامپیوتری و ماشینی بود. اسیر داستان هایی غیرقابل باور که اتفاقاً سازندگان آن ها هم نتوانسته بودند به ضرب دوز و کلک آنها را قابل باور سازند... و گرفتار موفقیت آثار تجاری سال های قبل تر (مثل «ایندیانا جونز»، «وقایع نگاری ناریا»، «مومیایی» و «زنان») و بالاخره سالی که در کل تولید های عظیم کارخانه های هالیوود نمی شد حتی به اندازه انگشتان یک دست به فیلم انسانی و احساسی برخورد کرد. چنین به نظر می رسد که سال ۲۰۰۸، سالی آندوه بار را از جهت عرضه و نمایش آثار با ارزش سینما پشت سر گذارده ایم. مثل هر سال روال فیلمسازی سالی سخت حقیر را طی کرده است. نگاه به انبوه فیلم هایی که در سه فصل بهار و تابستان و پاییز بر پرده سینماها ریخته شده است، نشان از این دارد که بندرت می شود حتی به عنوان نمونه از میان آنها یک فیلم مهم و مشخص را انتخاب کرد.

اصولاً کدام فیلم؟ «فراست/نیکسن» و «قضیه عجیب بنجامین پاتن» و «میلک» و «راه انقلابی» فیلم های خوبی اند اما نه در حد بهترین هایی که می شناسیم. تا جایی که یادمان می آید سال ۲۰۰۸ نامطمئن ترین و نامشخص ترین سال از لحاظ ارائه آثار قابل توجه است.

هر چند ضعیف ترین سال در تعیین «بهترین ها» ست و این ما را وا می دارد که رجعتی داشته باشیم به سال های دور، به آن سال ها که سینماها سرشار از فیلم هایی با صلابت، ساده، بسیار فهم و پر از مضمون هایی بود که محصول ذهن های مخیل اصیل بود. سال ۲۰۰۸ برای سینما سالی بود سرشار از غریب، مثلاًچه عقل سالمی می توانست

فیلم و سینما

پرویز نوری

E-mail: parviznouri@hotmail.com

فیلم های برتر سال ۲۰۰۸

با همکاری دو بازیگر پرفروش ترین فیلم تاریخ سینما یعنی «تایتانیک»، لیوناردو دی کاپریو و کیت وینزلت کوشیده اند یک اثر دراماتیک با ارزش عرضه دارند. موضوع علیرغم شباهت به قصه فیلم «رزرویشن رود»، مصیبتی را در یک خانواده مرفه ترسیم می سازد. رمان معروف ۱۹۶۱ ریچارد بیتس، سفر تاریک زوجی با



فرزندان خویش به پاریس است و یک بار دیگر به رویای آمریکایی نظر دارد. فیلم مندرس احساس بی رحمانه ای را طی تجربه یک زن و شوهر جوان به نمایش می گذارد.

«شک»- Doubt

چهار بازیگر اصلی این درام درباره ماجرای فضاحت آمیز در یک کلیسای کاتولیک (یعنی مریل استریپ، فیلیپ سیمور هافمن، امی آدامز و وایولا دیویس) بازی هایی فوق العاده انجام داده اند که احتمالاً نام آنها در لیست نامزدهای اسکار خواهد آمد. فیلم توصیف موقعیت «خواهر آلویسیوس» (استریپ) به عنوان سرپرست کلیساست که یک کشیش (هافمن) را به تجاوز جنسی به پسر ۱۲ ساله متهم می سازد. این پسر در واقع تنها بچه سیاه مدرسه مذهبی است. فیلم به وسیله جان پاتریک شانلی بر مبنای نمایشنامه ای نوشته خود او از واقعه مدرسه کاتولیک «برانکس» در سال ۱۹۶۴، کارگردانی شده است.

«میلک»- Milk

شان پن به نقش «هاروی میلک» همجنس گرایی که به فعالیت های سیاسی رو آورد و به سال ۱۹۷۸ به وسیله همکار سابق خویش «دان وایت» (با بازی جاش برولین) به قتل رسید، بازی قوی دیگری ارائه داده است. چهار فیلمی که گاس ون سانت کارگردانی کرده جزو آثار آوان گارد هالیوود محسوب می گردد. («فیل» را به یاد دارید) این بار هم ون سانت دست روی موضوعی خاص گذاشته و شاید بعد از «کوهستان برویک» از معدود فیلم های صریح و بی پرده در مورد روابط همجنس گرایی در سینما باشد (صحنه های عاشقانه رک و راست بین شان پن و عشق او جیمز فرانکو، شگفت انگیزست).

«شوالیه تاریک»- The Dark Knight

حکایت «بتمن» این بار به شیوه کریستوفر نولان - که بیش از نیم میلیون فروش رفته و نقدهای قابل توجه در رسانه ها گرفته- خواسته است به طور جدی وقایع دنیای کنونی را زیر سؤال ببرد و در حقیقت تصویری هولناک از وحشت تروریسم جهانی مجسم سازد. فیلم از یک سو، نماد خیر (کریستین بیل به نقش «بتمن») و از سویی دیگر، نماد شر (هیث لجر به نقش «جوکر») را در مقابل هم قرار می دهد و گاه هر دو، یکی می شوند.

«استرالیا»- Australia

در این حماسه طولیل باز لورمن («مولن روژ») قصه ای عاشقانه در فضای استرالیا بازگو می شود... نیکول کیدمن یک زن اریستوکرات انگلیسی است که در شب آغاز جنگ جهانی دوم باخبر می شود شوهرش در گذشته



است و او باید به استرالیا سفر کند و مزرعه گله شان را بفروشد. در آنجاست که با یک کابوی خوش قیافه (هیوجکمن) برخورد می کند و بین آنها عشقی پُر شور پدید می آید. فیلم به سبک آثار کلاسیک و قدیم هالیوود پرداخت شده است.

سالی که گذشت، سالی غم انگیز برای سینما بود. واقعاً نمی شود از بین انبوه فیلم ها- شاید بیش از چهارصد پانصد فیلم- پنج تا را به عنوان بهترین انتخاب کرد. البته این موضوعی چندان تازه نیست و تعجبی هم ندارد. ما سال قبل هم عیناً همین را گفتیم و گویی این قافله تا به حشر ادامه دارد و به جای آثار هوشمندانه و متعالی باید همچنان شاهد فیلم های بد و بی ارزش باشیم. با این حال در سال ۲۰۰۸ به چند فیلم قابل تأمل می توان اشاره کرد. هرچند در مسیر این سیلاب تخریب فکری و ذهنی، تعداد اندک آثار خوب هم ارزشی را که باید به دست نمی آورند و در میانه چنین سیلی خروشان، گم و گور می شوند. نگاه کنیم به تعداد اندک فیلم های برتر سالی که سپری شد.

«قضیه عجیب بنجامین پاتن»-

The Curious Case of Benjamin Button

قصه بکر این فیلم ساخته دیوید فینچر، تلفیقی از هنر اسپشل افکت با ماجرای عاشقانه و شاعرانه است. برادپیت را از سن ۸ سالگی تا ۸۰ سالگی بر پرده می بینید. داستان از قصه کوتاهی نوشته اف. اسکات فیتز



جرالد برداشت شده، و ماجرای مردی است که موقعیت عجیب رجعت به سنین گذشته را دارد. فینچر- که دو فیلم دیگر با برادپیت ساخته «هفت» و «باشگاه مشت زنی» - این بار تم عشق و مرگ را به کار گرفته است.

«میلیونر فقیر»- Slumdog Millionaire

تا چند ماه قبل کسی حتی اسم این فیلم را هم نمی دانست اما اینک به عنوان یک اثر مستقل، در واقع «کشف» سال به حساب می آید. این قصه افسانه وار به سبک داستان



های چارلز دیکنز، شرح ماجرای جوانکی هندی (دیوپاتل) است که زندگی فقیرانه ای را در خیابان های شهر می گذراند و ناگهان در یک مسابقه تلویزیونی برنده ۲۰ میلیون روپیه می شود و همه چیز تغییر پیدا می کند... فیلم را دنی بوئل («ترانسپوتینگ» و «سان شاین») ساخته است.

«فراست/نیکسن»- Frost/Nixon

ران هاوارد («رمز داوینچی») این نمایشنامه بسیار موفق برادوی را- که در مایه های «شب خوش و موفق باشید» جرج کلونی است- به صورت فیلمی قابل بحث در آورده



است. نمایشنامه پیتر مورگان که مخلوطی از تخیل و واقعیت است، به مصاحبه جنجال برانگیز دیوید فراست به سال ۱۹۷۷ با ریچارد نیکسن بر می گردد. طی این مصاحبه تلویزیونی است که بسیاری مسایل سیاسی پشت پرده فاش می شود و در حقیقت می توان آن را پیش در آمدی در افشای افتضاح «واترگیت» دانست. فرانک لانجلا به نقش نیکسن و مایکل شین در قالب فراست بر پرده درخشیده اند.

«جاده انقلابی»- Revolutionary Road

سم مندس (کارگردان برنده اسکار «زیبای آمریکایی»)